



دوست خوب من به دانشگاه مولود انقلاب خوش آمدی

- ۲ معرفی برنامه های نهاد رهبری در دانشگاه
- ۴ اولین غذایی که خوردم
- ۵ سرویس های دانشجویی
- ۶ محلی با حس دانش افزایی
- ۷ دیگ نذری
- ۸ اندر احوالات ما در خوابگاه...
- ۹ خوش آمدید، خوش بمانید...
- ۱۰ مست و آشفته به خلوتگه راز آمده ای...
- ۱۱ از غفلت کردن غافل نشویم؟!

۱۲

حماسه عاشورا اگر درست تحلیل شود حلال همه مشکلات ما خواهد بود



مسئول نهاد مقام معظم رهبری دانشگاه با اشاره به وضعیت روز گفت: امروز هم اگر مشکلات اقتصادی داریم، اگر با جنگ اقتصادی مواجه شده ایم، اگر جنگ تمام عیار روانی داریم، اگر سلطه گران خارجی و منفعت طلبان داخلی همه دست به دست هم داده اند تا انقلاب را به شکست برسانند، اگر عده ای درصدد شبهه افکنی نسبت به همه باورها و ارزش ها برآمده اند، اگر با بهره گیری از فضای مجازی و شبکه های اجتماعی حتی درصدد تطهیر رژیم منحوس پهلوی بر می آیند، تنها و تنها راه نجات، شناخت درست حماسه کربلا و عاشورای حسینی (علیه السلام) است. هیچ راهی برای نجات این ملت جز اصرار بر باورها و ارزش های بنیادین و رجوع مدام و بازخوانی حماسه عاشورا نیست. این منبع بزرگ قادر است همه مشکلات را حل کند، اما به شرط اینکه ما بتوانیم درست آن را بشناسیم و مطابق زمان خود آن را تفسیر و بازخوانی کنیم. اگر ائمه طاهرين (علیهم السلام) به ما گفته اند که عاشورا را زنده نگه داریم، اگر روایات و حکایات مستند بسیار برآند که نجات در توجه به زیارت امام حسین (علیه السلام) و تعزیه داری، عزاداری و نوحه سرایی و گریه برای امام حسین (علیه السلام) است،

حرکت کنی چه نکنی، چه به چراغ توجه کنی چه نکنی، چه در کشتی بنشیننی چه نشینی نجات می یابی. نه این نیست بلکه باید بیدار شوی باید راه را بیابی و حرکت کنی. در طول تاریخ کسانی که این گونه با عاشورا مواجه شده اند، همواره خود تاریخ ساز شده اند و اکنون هم اینگونه است و در آینده هم اینگونه خواهد بود.

باید از امام حسین (علیه السلام) بیاموزیم و خود نیز در هر شرایطی آماده فداکاری و ایثار باشیم. ما می گوئیم امام حسین (علیه السلام) به فرموده پیامبر گرامی اسلام، چراغ هدایت و کشتی نجات است. یعنی از آن چراغ باید بهره گرفت و داخل آن کشتی باید شد تا نجات یابی. نه اینکه در هر حال چه خواب باشی چه نباشی، چه راه را بشناسی چه نشناسی، چه

حجت الاسلام دکتر علی فلاح رفیع مسئول نهاد رهبری دانشگاه تربیت مدرس در ابتدای جلسه تفسیر قرآن به مناسبت فرا رسیدن ماه محرم الحرام در جمع دانشگاهیان به بیان ویژگی های این ماه پرداخت و گفت: اگر دقت کنیم و خوب بهره برداری نماییم، ماه محرم و حماسه عاشورا حلال همه مشکلات ماست؛ چه مشکلات دنیوی و مادی چه گرفتاری های روحی و معنوی. عاشورا چشمه زلال و مصفایی است که در طول تاریخ کام تشنه لبان را سیراب کرده است. هر چند آفرینندگان خود با لبانی تشنه به دیدار معبود و محبوب شتافتند اما با این لب تشنگی خود چشمه ای جوشان را آفریدند که تا ابد همه جویندگان معرفت و سعادت را در صورت بهره گیری درست از آن سیراب می کند.

دکتر فلاح رفیع گفت: ما همچون بخشی از مسیحیت که نسبت به عیسی مسیح قائلند که آن حضرت به صلیب کشیده شد تا مسیحیان و بشریت نجات پیدا کنند قائل نیستیم که امام حسین و یارانش (علیهم السلام) شهید شدند تا ما نجات پیدا کنیم. ما می گوئیم امام حسین و یارانش (علیهم السلام) شهید شدند تا ما بیدار شویم. تا پس از بیدار شدن، راه را بشناسیم و سپس به راه بیفتیم و حرکت کنیم. ما می گوئیم



جشن ازدواج دانشجویی



صرف ناهار در رستوران دانشگاه، خاطره‌ی شیرین این مراسم، ماندگار می‌شود. برکت این برنامه به قدری است که مجردها هم بی‌نصیب نمی‌مانند. در بخش دیگری از مراسم، پس از بدرقه زوج‌های جوان، برای مجردها هم کارگاهی با هدف «کسب آمادگی لازم به منظور پایه‌ریزی ازدواج موفق و انتخابی آگاهانه» برگزار می‌شود، تا ان شاءالله، در سال آینده، به عنوان عروس و دامادهای جوان، میهمان جشن ازدواج دانشجویی باشند.

به رسم هر سال، جشن ازدواج دانشجویی دانشگاه تربیت مدرس از سوی نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه برگزار می‌شود. تمام دانشجویانی که در طول سال جاری به عقد هم در آمده باشند، میهمان این جشن خواهند بود. اجرای برنامه‌های متنوع از جمله؛ برگزاری کارگاه‌های آموزشی، توانمندسازی زوج‌های جوان، کارگاه‌های مشاوره با حضور اساتید برجسته کشوری، از بخش‌های اصلی این جشن است. ناگفته نماند، در این مراسم با اهدای هدیه و پذیرایی از عروس و دامادها با



* کانون دارالقرآن الکریم

سؤالاتان را در صندوق‌های ما بیندازید.

سایر فعالیت‌ها:

- کتابخانه مهدوی و بانک نرم افزار مهدوی

- برگزاری مسابقات

- اردوهای زیارتی

جهت عضویت به سایت نهاد و همچنین به نهاد دانشکده علوم پایه مراجعه فرمایید.

شماره تماس ۸۲۸۸۴۰۷۹

* هیئت محبین اهل بیت (علیهم السلام)

امام صادق (علیه السلام): «بهترین مردم بعد از ما کسی است که درباره کار ما گفت و گو کند و (مردم را) به یاد و نام ما فرا خواند.» از روز اول قصد ما هم این بود تا به اقامه ذکرشون بلند شیم و حیات پیدا کنیم، تا مگر با این سرمایه حیاتبخش در این بازار عشق، گمشده خودمونو پیدا کنیم و توی دست اون تا خدا پرواز کنیم.

فعالیت‌ها:

- برپایی مراسم ویژه اعیاد و عزاداری اهل بیت (علیهم السلام) و شب‌های احیا

- اردوهای زیارتی - سیاحتی

- نشریه نسیم وصل

ما فراموش کرده‌ایم که قرآن «سخن خدا» از با ارزش‌ترین چیزهایی که خدا به ما هدیه داده است و چقدر زیبا رسول خدا (صلی ... علیه و آله) فرمودند: «قرآن پیمانی است از سوی خداوند در میان بندگان و هر مسلمانی باید هر روز در این پیمان بنگرد و لافل پنجاه آیه از آن را بخواند.» این سخن به معنای تاکید بر انس با قرآن و همراهی ما با آموزه‌های حیات بخش آن است تا هدایتی که از فروفرستادن قرآن به سوی بنده‌هایش مقصود بوده اینگونه تحقق یابد. به همین دلیل کانون قرآن دفتر نهاد هر ساله برنامه‌های متنوعی را برای انس بیشتر دانشجویها با این ودیعه الهی تدارک می‌بیند. از جمله:

- کرسی‌های تلاوت قرآن

- کلاس‌های آموزشی (تجوید، ترتیل، قرآن به روش اشاره ویژه کودکان دانشگاهیان و ...)

- مسابقات کتابخوانی

- امانت کتاب

- دوره آموزشی حلقه‌های معرفت

* کانون مهدویت

نیاز شناخت حضرت (علیه السلام) در عصر غیبت و شناخت وظایف منتظران ما رو به این فکر انداخت تا به جامعه دانشگاهی مون رنگ و بوی مهدوی بدیم. دوستان ما در این کانون تمایل دارند با سؤالات و دغدغه‌های شما عزیزان در این زمینه آشنا بشوند تا زمینه جواب دادن به سؤالات شما را از طریق برگزاری جلسات پرسش و پاسخ و کارگاه‌هایی در زمینه موضوعات مرتبط، فراهم نمایند.

جهت عضویت به سایت نهاد و همچنین به دفتر نهاد دانشکده علوم پایه مراجعه فرمایید.

شماره تماس ۸۲۸۸۴۰۷۹

کانون سلامت خانواده

تا با دعوت از اساتید برجسته حوزه و دانشگاه و ارائه برنامه‌های متنوع همراه لحظه‌های سبزتان باشند.

برگزاری همایش‌ها و کارگاه‌های آموزشی با موضوعات مهارت‌های زندگی، مهارت‌های فرزند پروری، مهارت‌های برقراری ارتباط مؤثر، انتخاب آگاهانه ازدواج عاشقانه و آسان و ...

خدمات مشاوره فردی در زمینه‌های خانوادگی، اعتقادی و ... و مشاوره گروهی

مشاوره‌ها و معارفه‌های ازدواج دانشجویی (بهترین یاور)

امانت سی دی و کتاب با موضوعات متنوع و مهیج در زمینه مباحث خانواده و انتخاب همسر و ...

اردوهای آموزشی - تفریحی

جهت عضویت به سایت نهاد و همچنین به نهاد دانشکده علوم پایه مراجعه فرمایید.

شماره تماس: ۸۲۸۸۴۰۷۹



آیا به خاطر مشکلات خانوادگی‌مان یا به خاطر مسائل تربیت فرزندانمان، یا در انتخاب همسر آینده‌مان یا حتی به خاطر ادامه تحصیل و مشکلات کاری و روابطمان و یا به خاطر مسائل اعتقادی که پایه و اساس زندگی‌مان است نیاز به کمک تخصصی نداریم؟! دوستان شما در کانون سلامت خانواده تلاش کردند



برگزاری ضیافت اندیشه استادان سال ۹۷ در مشهد مقدس



با موضوع «رسالت فرهنگی استادان» در مجموعه فرهنگی تفریحی هویزه از برنامه‌های دیگر این دوره بود که طی آن اساتید پس از اقامه نماز مغرب و عشاء در فضایی صمیمی ضمن بررسی مباحث فرهنگی به بیان نقطه نظرات خود پرداختند.

برگزاری کارگاه سبک زندگی رضوی با محوریت شیوه‌های آرامش و تعامل صحیح در خانواده با حضور دکتر حمید صادقیان پژوهشگر، روانشناس و مشاور از دیگر برنامه‌های جانبی این دوره از ضیافت اندیشه استادان بود که با استقبال استادان و خانواده‌های ایشان مواجه گردید.

قابل ذکر است برگزاری این دوره نیز در فضای معنوی و صمیمی و با همدلی کامل استادان همراه بود؛ فضایی متأثر از معنویت بارگاه ملکوتی حضرت ثامن الحجج علی‌ابن موسی‌الرضا علیه آلاف التحية و الثناء.

طرح توانمندسازی و معرفت‌افزایی «ضیافت اندیشه» ویژه استادان و اعضای هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس، توسط دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه از تاریخ ۱۳ لغایت ۱۶ شهریور ماه در جوار بارگاه ملکوتی حضرت ثامن الحجج (علیه السلام) در قالب کارگاه‌های معرفتی، مشاوره خانواده، نشست‌های فرهنگی، هم‌اندیشی و نیز تفریحی برگزار گردید.

در این دوره که با حضور ۴۰ نفر از استادان دانشگاه تربیت مدرس به انجام رسید، کارگاه‌های آموزشی تحت عناوین «اندیشه سیاسی اسلام» با حضور جناب حجت‌الاسلام دکتر حسین جوان‌آراسته عضو هیئت علمی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و کارگاه «تمدن اسلامی، چرایی فراز و فرودها و نقش استادان» با حضور جناب حجت‌الاسلام دکتر علی فلاح رفیع عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس برگزار شد. علاوه بر کارگاه‌های آموزشی فوق، برگزاری نشست هم‌اندیشی استادان

دولتی می‌گیرند و بعد از وارد کردن اجناس به چندین برابر آن را می‌فروشند و یا احتکار می‌کنند کسی جلوی آنها را نمی‌گیرد چرا این همه رانت‌خواری در کشور وجود دارد؟ چرا رهنمودهای مقام معظم رهبری در سال‌های پیش درباره اقتصاد مقاومتی عمل نشد؟ چرا اکنون رهنمودهای ایشان در بخش‌های مختلف روی زمین می‌ماند؟ چه کسی باید پاسخ این وضعیت را بدهد؟ آیا با این شرایط ما می‌توانیم بگوییم که حسینی بوده‌ایم و حسینی حرکت می‌کنیم؟

استاد فلسفه دانشگاه تربیت مدرس ادامه داد: امام حسین (علیه السلام) از همه هستی خود گذشت. چرا با کسانی که روز و شب در فکر سوداگری و منفعت‌طلبی و اشرافی‌گری هستند برخورد صورت نمی‌گیرد؟ با انحرافات و سوءمدیریت‌ها، نه با وضع قانون درست و نه با اجرای درست قانون و نه با قضاوت عادلانه برخورد نمی‌شود؟ و خیلی جای تعجب دارد انسان نمی‌داند گریه کند یا بخندد که بعضا همین‌ها نیز برای امام حسین (علیه السلام) و عاشورا نذر می‌کنند و مجلس روضه برگزار می‌کنند. مجلس روضه اینها انسان را به یاد مجلس یزید می‌اندازد که از یک سو خود، جنایت و قتل و غارت را در کربلا به پا کرد از سوی دیگر اشک تمساح برای امام حسین (علیه السلام) ریخت. انسان را به یاد عمر سعد می‌اندازد که در صحنه کربلا گریست؛ از یک سو مرتکب آن همه جنایت شد و از سوی دیگر برای امام حسین (علیه السلام) گریه کرد. این گونه گریه‌ها نجات بخش نیست که هیچ، دقیقا در مقابله و متضاد با اهداف عاشورا است.

همه اینها مقدمه شناخت درست عاشورا و حرکت در مسیر آن است.

حجت‌الاسلام فلاح رفیع در ادامه افزود: متأسفانه بعضی با تفسیر انحرافی از عاشورا می‌پندارند هر چه در طول سال انجام بدهند، هر گناهی را مرتکب بشوند با رسیدن محرم و تعزیه‌داری و اشک ریختن برای امام حسین (علیه السلام) گناهان آنان آمرزیده می‌شود. البته گناهان هم فرق می‌کند بعضی صرفا حقوق الهی را زیر پا می‌گذارند، اما عده‌ای خون مردم را در شیشه می‌کنند، ارزاق مردم و ضروریات زندگی آنها را در شرایط سخت اقتصادی احتکار می‌کنند. بعضا همین افراد در جریان عاشورا چه بسا در نذورات و تعزیه‌داری مقدم بر دیگران حرکت کنند. این دسته بدانند که حقوق ضایع شده مردم را هیچ چیزی جبران نمی‌کند. گناهان شخصی و حقوق الهی ممکن است با این حرکات جبران شود و یا کاهش پیدا کند که می‌شود اما حق الناس‌ها، احتکارها، و اختلاس‌ها به هیچ وجه.

دکتر فلاح رفیع گفت: امروز نباید همه مشکلات را به تحریم‌ها ربط بدهیم. البته تحریم‌ها موثر بوده است اما بخش عظیمی از مشکلات کنونی ما به وظیفه ناشناسی مسئولان و مدیران برمی‌گردد؛ به سوءمدیریت‌ها، به منفعت‌طلبی‌ها، به اشرافی‌گری‌ها، به بده‌بستان‌های سیاسی و اقتصادی بین قوا بر می‌گردد. امروز مجلس ما، قوه قضائیه ما، قوه مجریه ما همه مسئول وضع کنونی هستند. ملت این را خوب می‌فهمند از مجلس گرفته که در وضع قوانین راهگشا برای مشکلات کشور درست عمل نکرده است و به رسالت‌نظارتی خود آن گونه که باید اهتمام نرورزیده است و بسیاری کم‌کاری‌های دیگر تا قوه قضائیه که به موقع و درست با مجرمان برخورد نمی‌کند و عدالت درست به اجرا در نمی‌آید و تا قوه مجریه که به مدیران نالایق میدان جولان می‌دهد و دست آنان را در اختلاس و احتکار باز می‌گذارد همه مسئول‌اند. ملت همه اینها را خوب می‌فهمند. چرا در این کشور باید این همه احتکار در روز روشن صورت بگیرد؟ چرا این همه اختلاس؟ پس قوای سه‌گانه ما کجا هستند؟ پس جلسه سران قوا و نشست‌های پی در پی آنها چه نفعی به حال این مردم داشته است؟ چرا در مجلس قانون شفاف‌سازی آراء رد می‌شود؟ چرا بخش‌های مختلف درگیر اقتصاد در این کشور دلار را به قیمت

ویژه برنامه‌های محرم در مسجد قدس دانشگاه تربیت مدرس



ضمن حرکت در خیابان‌های همجوار دانشگاه، به اقامه عزا می‌پردازند. عزاداران در طول مسیر ضمن عزاداری و سینه زنی و عرض ارادت به ساحت پاک و مقدس شهدای کربلا توسط نذردهندگان حسینی مورد استقبال و پذیرایی قرار می‌گیرند. بعد از این دانشگاهیان با بازگشت به محوطه مسجد قدس دانشگاه با سینه‌زنی و نوحه‌سرایی حال و هوایی عاشورایی به مراسم می‌بخشند. پایان‌بخش این حرکت عاشورایی و معنوی اقامه نماز جماعت و پذیرایی بر سر سفره ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) است.

هر ساله برنامه‌های بزرگداشت ایام شهادت حضرت سیدالشهدا، به صورت ویژه‌ای در مسجد قدس دانشگاه برگزار می‌شود. به مدت ده شب، عزاداران حسینی پس از اقامه نماز مغرب و عشاء، به خواندن زیارت عاشورا و عرض ادب به ساحت مقدس حضرت سیدالشهدا ابا عبدالله (علیه السلام) می‌پردازند. سپس مجلس با سخنرانی در زمینه حماسه عاشورا و ابعاد آن ادامه می‌یابد. پس از سخنرانی، روضه‌خوانی و سینه‌زنی برگزار می‌شود. علاوه بر شب‌های محرم، در یکی از روزهای همین دهه اول، دسته سینه‌زنی عزاداران حسینی متشکل از اساتید، دانشجویان و کارکنان دانشگاه



سحر خانجانی

دانشجوی کارشناسی ارشد علوم زیستی
دانشگاه تربیت مدرس

ظرف غذام رو برداشتم که بزارم روی استند ظرف‌های استفاده شده، وقتی دیدم اغلب دانشجویها غذاشون رو نصفه و نیمه رها کردن رفتم تو فکر...

از اون طرف هم لیوان‌های یکبار مصرف که روی هم چیده شده بودند و یه ستون مرتفع رو تشکیل داده بودند به چشمم خورد! یعنی هر روز چند تا از این لیوان‌ها دور انداخته میشه؟ چقدر زباله پلاستیک تولید میشه؟! به نظرم اگر همه یه لیوان کوچیک تو کیفشون داشتن خیلی بهتر بود و کمتر اسراف می‌شد.

به میز رو به روم نگاهی انداختم ظرف بزرگی از نون‌ها اونجا بود که هر کس مقداری از اون رو برای خودش برمی‌داشت... باز نمیدونم چرا بعضی‌ها اونقدر زیاد برمی‌داشتن که بیشترش بلا استفاده می‌موند و خشک می‌شد و مجبور می‌شدن بریزنش دور... به کوه غذاهای اسراف شده که داشت می‌رفت توی سطل آشغال نگاهی انداختم و از سلف خارج شدم.

توی مسیرم به این فکر می‌کردم که شاید اون کوه نشان‌دهنده این باشه که خیلی از بچه‌ها توقع بیشتری از غذای سلف دارند و یا بعضی‌ها هم مثل اون خانم همیشه ناراضی‌اند...

البته همه جا نظرات متفاوت پیدا میشه، اما من خودم به شخصه از سلف و غذاهاش نسبتاً راضی هستم. مخصوصاً اون روزهایی که غذا آبگوشت و یا اکبر جوجه است که اصلاً در پوست خود نمی‌گنجم!

خواهش نویسنده متن از خوانندگان محترم:

متأسفانه هر روز غذای دست خورده زیادی در سلف اسراف و دور ریخته می‌شه...

خواهشاً غذاتون رو تا آخر بخورید، اگر رزیم هستید و یا اون غذا رو دوست ندارید به متصدی بگید که براتون کمتر بکشه...



که بی‌مزه است، کشک بادمجون که روغن خالیه، کباب کوبیده که کوچیکه، سبزی خورشت فورمه سبزیشم که از چمن‌های کوتاه شده‌ی دانشگاهس....

همینجوری که زیرلب غر می‌زد احساس حالت تهوع (البته گلاب به روتون) پیدا کردم... چمن آخه؟ پرسیدم مطمئنی؟! گفت نه ولی مشخصه دیگه!

توی دلم هر چی بد و بیراه از ازل تا حال یاد گرفته بودم رو بهش دادم. خب این چه حال گیری بود بعد از لذت ماهی؟

یه لیموی دیگه برام اضافه کنه، وقتی به خواستم رسیدم یه جور احساس بُرد می‌کردم!

من که واقعاً گشتم بود و تمام غذامو خوردم، به قول مامانم ظرفم رو آینه کرده بودم...

اومدم یه لیوان آب برای خودم بریزم که کسی که روبروم نشسته بود همینطور که با بی‌میلی با غذاش بازی می‌کرد گفت این دیگه چه غذاییه؟!

با کمی تعجب نگاهش کردم، ادامه داد و گفت: ماهیش که بی‌نمکه، خورشت‌هاش



دوشنبه روز اولی بود که من به طور رسمی وارد دانشگاه شدم، از ساعت هشت صبح کلاس‌هامو به شوق غذای سلف گذرونده بودم. من هیچ وقت یه سلف واقعی رو از نزدیک ندیده بودم... چون مقطع کارشناسیم، یکی از دانشگاه‌های آزاد بودم که احتمالاً مسئولینش فکر می‌کردن دانشجویها قابلیت فتوستنتر دارند و هیچ نیازی به غذای دانشجویی و سلف ندارند (به دلایل امنیتی نمی‌تونم اسم ببرم که کدوم واحد از دانشگاه آزاد بودم لطفاً اصرار نکنید! مرسی اه) و به همین دلیل خوردن غذای دانشجویی توی سلف دانشگاه برام تبدیل به آرزویی دست نیافتنی شده بود.

وقتی می‌خواستم غذا رو رزرو کنم متوجه شدم که میشه از بین دو تا غذای متفاوت یکی شونو انتخاب کنم، اونجا بود که به یکی از سخت‌ترین دو راهی‌های زندگیم رسیده بودم:

(سبزی پلو با ماهی) و یا (کوکوی سیب زمینی + آش جو + میوه)؟

ای خدا آخه جفتشونم خوش مزه‌اند ... خلاصه دل و به دریا زدم و تصمیم گرفتم که ماهی رو انتخاب کنم. یکم گرون‌تر از کوکو سیب زمینی بود اما در عوض لاکچری‌تر بود.

اون لحظه باورم نمیشد بشه با هزار و چهارصد تومن سبزی پلو با ماهی خورد!

وارد که شدم دیدم میزها چقدر مرتب‌اند، روی هر میز هم جداگانه پارچ آب از قبل پر شده بود. سینی و قاشق چنگال برداشتم و توی صف ایستادم، بالاخره نوبتم رسید و کارتمو زدم، اول سبزی پلو و روش یه ماهی سرخ شده درشت به علاوه یه نصفه لیمو برام گذاشتن، تو دلم گفتم آخه این ماهی درشت و یه نصفه لیمو؟! مردد بودم بگم یا نه اما بالاخره با یکم خجالت از متصدی خواستم که



فقط لطفاً خواهشاً زباله‌ی خود را در سطح آشغال بیندازید

از زیبایی‌های عاشقانه دانشگاه تربیت مدرس همچین بد نیست توی این کوچه باغ‌های زیبا و دل فریب تربیت‌مدرس چرخ‌های بزنی

چپ تا این مکان خوشمزه را ببینید و خرید کنید تازه یه دونه دیگه از این مکان‌های خوشمزه داخل ساختمان دانشکده علوم پایه داریم کافیه که آسانسور سمت چپ رو سوار بشید کلید منفی یک رو انتخاب کنید.

اینجا یک مکان خوشمزه‌ست فقط یه مشکل دارد و آن هم پولی بودن خوشمزگی‌هایش است. اگر دلتون یه خوشمزه پولی خواست، می‌تونید از سلف برادران وارد بشین بعد هم بیچین سمت



باشه گذشتیم؟!

از لحاظ حساسیت زمانی، می‌شه گفت ۹۹ درصد راننده‌های محترم رعایت کرده و سر وقت حرکت می‌کنند. همون ۹۹ درصد اگر ببینن دانشجویی دوان دوان میاد سمت سرویس، به احترامش چند ثانیه نگه می‌دارند تا اونم برسه به سرویس. به جز به جز به جز مینی‌بوس نخودی رنگ مسیر دانشکده‌ی کشاورزی، همین که حرکت کرد، هر چقدر بال بال بزنی دنبال ماشین، هر چقدر مسافرها بگن، دیگه امکان نداره وایسته، ما که نمیدونیم، شاید بایسته مالیات میندازه! چندین بار اعتراض به مراجع بالایی، اما همانم که هستم؟!

با ذکر چند مشکل اساسی، قابل توجه دوستان عزیز، اگر هم مشکلاتی در ماشین‌ها هست، برای کیفیت ماشین‌ها و میزان پول خرج شده توسط مسئولین دانشگاه هست که یادآور این ضرب‌المثل: ”هر چقدر پول بدهی، همان قدرم آش می‌خوری“ می‌باشد.

در آخر مطلب، بر خود وظیفه می‌دانم از طرف دانشجویان دانشگاه تربیت مدرس، از تمامی راننده‌های محترم و بسیار زحمت‌کش سرویس‌های دانشگاه که واقعا با ادب، احترام و روی باز، همیشه پذیرای ما بودند و شاید (شاید که نه، مطمئنا) قشری هستند که در این سیستم هیچ موقع به چشم نمی‌آیند، نهایت تشکر و قدردانی را به عمل آورم. از درگاه ایزد منان، برای‌شان آرزوی سلامتی و طول عمر با عزت خواستارم.

سرویس‌های دانشجویی



از پنجره سرویس دور بودم، وای که چه عذابی کشیدم. حین پیاده شدن یکی رو دیدم که پیرهن سفید پوشیده بود، پشت پیرهن، قسمتی که به صندلی تکیه داده بود، رنگش عوض شده بود، درست حدس زدید، شدیداً عرق کرده بود. آری اینجا نیز یکم بزرگتر شدم، اینگونه که از دفعه‌ی بعد سوار که می‌شدم، صندلی‌ای رو انتخاب می‌کردم که پنجره‌ی کنارش قابلیت باز شدن داشت! قضاوت با شماست که کولر روشن کرده بود یا نه! اصلا کولر داشت؟! یا می‌شد بعدا تعبیه کرد؟! جالب‌ترش که اعتراض می‌کردند به شورای صنفی، جواب این بود: نامه‌نگاری‌ها انجام شده. وسط تابستون؟ نامه‌نگاری‌ها انجام شده، آخر تابستون؟ همون جواب همیشگی؟! (باز اینجا لازم به ذکر است، خیلی از سرویس‌ها کولر روشن می‌کردند). از جمله‌ی پیش‌تر شامل کلمات دانشجو و ارزش بگذریم باز؟

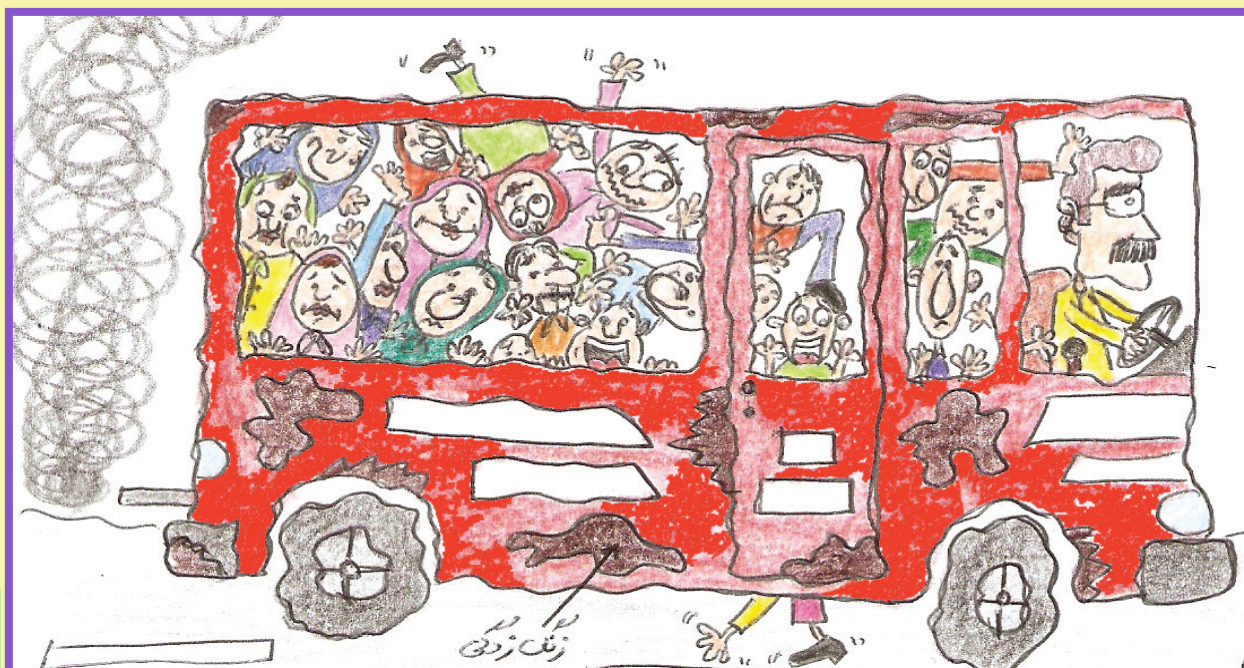
بودند، بقیه اکثرا سیستم گرمایشی‌شون مطلوب هست). سرما گذشت، به روزهایی رسید که اگه بخاری روشن شه می‌پزی، خاموش شه یخ می‌زنی. خداروشکر این روزها به صورت خودکار کنترل شدن. اما رسید فصل مهم تابستون. چرا مهم؟ هوا شدیداً گرم، دیگه سرد نیست که بشه با ژاکت و کاپشن و... کنترلش کرد. نیاز شدید به کولر در هر جایی به‌خصوص برای وسایل نقلیه. تا جای که به تاکسیرانی‌ها دستور دادند که حتما کولر روشن کنند (بماند که یک درصد هم عملیش نکردند این دستور رو). دیگه عجله‌ای نبود برای سوار سرویس شدن، نه اینکه بزرگتر شده بودم، نه، برای اینکه بعضیا سرویس رو زیر آفتاب پارک می‌کردند، حتی یک دقیقه هم زودتر سوار بشی، به قول یکی از دیالوگ‌هایی که حین استفاده از سرویس، از یکی از دانشجوها شنیدم، آدم آب پز میشه! خیس عرق بودم،

بهنام حسینی‌قلی‌لو

دانشجوی کارشناسی ارشد مهندسی مکانیک دانشگاه تربیت مدرس

مقطع کارشناسی تموم شد، برای مقطع ارشد، تربیت مدرس قبول شدم. بار اول که خواستم از سرویس‌های دانشگاه استفاده کنم، به سمت ایستگاه رفتم و روی صندلی ایستگاه نشستم، همین که نزدیک بود مینی‌بوس به ایستگاه برسه، برای نشستن روی صندلی (که سرپا و اینستیم تا مقصد)، بنابر عادت کارشناسی، بلافاصله خودم رو از صندلی ایستگاه کندم و با تخمین مکان احتمالی قرارگیری درب ماشین (با توجه به سرعت ماشین)، جلوتر از همه ایستادم. چند نفر دیگه هم مثل من بودن، انگار هر کدوم از ما که زود سوار نمی‌شد، امتیاز اون مرحله رو از دست می‌داد. چند نفر هم بسیار آرام و راحت نشسته بودن روی صندلی‌های ایستگاه، انگار نه انگار که ماشین داره می‌رسه ... ایستاد، سوار شدیم و همه هم جا شدن! بعدها فهمیدم اینجا اگه تعداد دانشجویهای منتظر سرویس بیشتر از صندلی‌ها باشه، راننده حرکت نمی‌کنه، یا سرویس دیگه میاد و یا بقیه به حساب دانشگاه، با تاکسی تلفنی میرن. جالب‌ترش این بود که فهمیدم اون عجول‌ها، مثل من ورودی بودند و اون با حوصله‌ها دانشجویان سال بالایی! با خودم گفتم به به چه دانشگاهی. اصلا مشخصه دانشجو ارزشش از این لحاظ حفظ میشه... یکم که گذشت و بزرگتر که شدم! هوا داشت سردتر می‌شد و نیاز به بخاری در سرویس‌ها احساس می‌شد.

سوار سرویس شدیم، بخاریش جدا از بدنه‌ی ماشین و دقیقا پشت صندلی شاگرد (کنار راننده) بود و انگار بعداً رو ماشین تعبیه کرده بودند. همینطوری که کار می‌کرد و گرما میداد، شدیداً هم برای فن (دمنده)‌ای که داشت، هوای داغ رو فوت می‌کرد رو مسافرها. چه کنیم؟ بگیم خاموش کن، یخ می‌زنیم، پس روشن باشه، صندلی‌های عقب‌تر بشینیم تا اذیت نشیم. همین حین، اون جمله‌ی پیش‌تر، حفظ ارزش دانشجو داشت فکرم میومد، بگذریم! (البته ناگفته نماند، چندتا از سرویس‌ها اینطوری





الناز عارفی‌فر

دانشجوی کارشناسی ارشد علوم تربیتی
دانشگاه تربیت مدرس

محلی با حس دانش‌افزایی

مشخصات آن به قسمت موردنظر بروید، در راهنمایی خواستن از مسئول قسمت شک نکنید، چون هیچ کس بار اول، همه چیز را نمی‌داند.

شما به عنوان دانشجو، یک نام کاربری و رمز دارید که می‌توانید کتاب‌ها را تمدید یا رزرو کنید. به تجربه ثابت شده که اگر در برگرداندن به موقع کتاب‌ها، جدیت به خرج بدهید نه تنها موجبات شادی مسئولین کتابخانه و دانشجویان دیگر را، در صف رزرو، فراهم می‌کنید بلکه می‌توانید تعداد کتاب‌هایی بیشتر از سقف در نظر گرفته شده به امانت بگیرید. در طبقه زیرین کتابخانه، بخشی وجود دارد که با ورود به آن، حس شغف گونه‌ای! به شخص نویسنده دست داد که یعنی چه کار مهمی دارم می‌کنم؛ بخش کتاب‌های مرجع، که معمولا مجاز به بیرون بردن این نوع کتاب‌ها نیستیم. بخش لاتین را هم فراموش نکنید، اگر در جستجو از کلیدواژه‌های مناسبی استفاده کنید، می‌توانید منابعی را آن جا پیدا کنید که در کتاب‌های فارسی پیدا نمی‌شوند.

کتابخانه، این امکان را برای دانشجویان گذاشته که کتاب‌ها یا مقالاتی که در دانشگاه موجود نیست، سفارش دهند که البته برای این کار، سازوکاری وجود دارد که شرح کامل آن در تور کتابخانه مرکزی حدودا اوایل ترم برای دانشجویان جدید برگزار و آموزش داده می‌شود. شرکت در این تور اجباری است ولی توفیقی است که در آن به بسیاری از سوالاتان در مورد تسهیلات پژوهشی، فرصت مطالعاتی، استفاده از پایگاه‌های اطلاعاتی، استفاده از برنامه کتابخانه، فرم‌های سفارش و ... پاسخ داده می‌شود، پس لطفا به صرف اجباری بودن آن، در میانه راه، جلسه را ترک نفرمایید.

کامپیوتری خواهید دید، حتما می‌پرسید که آن برای چیست؟ (ممکن هم هست نپرسید، فرض نویسنده این است که شما هم مانند وی دچار ابهام بشوید) قبل از مراجعه به کتابخانه می‌توانید کتاب یا کتاب‌های موردنظر خودتان را با برنامه نرم‌افزاری کتابخانه که هم در وب سایت دانشگاه و هم در کتابخانه است جستجو کنید، موجودیش را ببینید و با نوشتن

بسیار کارراه انداز می‌بینید: قسمت تکثیر، که هر وقت انتشارات دانشگاه شلوغ باشد یا وقت کافی نداشته باشید، گزینه‌ی مناسبی محسوب می‌شود. با رسیدن به طبقه امانت کتاب‌ها، سه قسمت می‌بینید که به لطف تابلوی اعلاناتی که در وسط راهرو قرار داده‌اند، دلیلی برای سردرگمی وجود نخواهد داشت. اما با ورود به هر یک از بخش‌های امانت، یک سیستم

تقریبا روبروی دانشکده علوم انسانی، نرسیده به دانشکده علوم پزشکی، ساختمان بزرگی می‌بینید به نام کتابخانه مرکزی، اگر ورودی جدید باشید با ورود به ساختمان، احتمالا با پیام خوش‌آمدگویی به دانشجویان جدید روی مانیتور مواجه خواهید شد - که البته ذوق نمی‌کنید چون همه محوطه‌ی دانشگاه پر از پیام‌های تبریک و خوش‌آمدگویی است - در مسیر به سمت بالا، اتاقی کوچک اما



تونستم یه شماره بگیرم؛ شماره‌ی ۸۰۶! درحالی که تازه تا شماره ۷۰ رفته بود داخل ساختمان...

یعنی تا پایان ساعت اداری نوبت به من میرسه که ثبت نام کنم؟!

وقتی دیدم نوبت به من میرسه گفتم بهتره فردا بیایم و دست از پا درازتر برگشتیم خونه.

خلاصه اینجوری بود که اولین ضدحال تربیت مدرس رو چشیدم اما در عوض روز جشن ورودی‌ها خیلی خوب بود؛ انگیزه شروع تحصیل دوباره رو به آدم تزریق می‌کرد.

وقتی می‌دیدم دانشگاه این همه کانون و غرغه‌های فرهنگی داره دلم می‌خواست تو همشون عضو باشم و فعالیت کنم.

راستی همون روز بود که توی غرفه نشریه با چشمه آشنا شدم و انگیزه نوشتن پیدا کردم.

دوسالی از ترم اولی بودن من میگذره اما هنوز هم شوق شروع سال تحصیلی جدید رو دارم.

شروع سال تحصیلی



دانشگاه شدم دیدم نخیبیر! خیلی‌ها هستند که با خانواده‌هاشون برای ثبت نام اومده بودند

با اعتماد به نفس رفتم یه شربت خنک برداشتم، چقدر چسبید تو اون گرما...

رفتم توی صف نوبت‌دهی ایستادم، بالاخره

خودم وارد دانشگاه شده بودم رو یادآوری می‌کند ...

از لحظه‌ی ورودم که برای ثبت نام حضوری با پدرم اومده بودم و توی دلم کلی خجالت می‌کشیدم، فکر می‌کردم چون دانشگاه تحصیلات تکمیلی هست همه تنها برای ثبت نام اومدند، اما وقتی وارد حیاط

س.خ

دانشجوی کارشناسی ارشد علوم زیستی
دانشگاه تربیت مدرس

باز هم سال تحصیلی جدید شروع شد و دانشگاه زنده شد و رنگ و بوی دیگری پیدا کرد...

با اینکه دانشگاه تربیت مدرس فقط تحصیلات تکمیلی دارد اما باز هم شور و شوق آغاز سال تحصیلی رو میشه تو چشم ورودی‌های جدید پیدا کرد.

نگاه‌های پرسشگر و کنجکاو ترم اولی‌ها نشون میده که علاوه بر اشتیاق آموختن همواره مشتاق کشف بخش‌های مختلف دانشگاه و امکانات آن هستند.

خیلی‌ها برای شروع مقطع تحصیلی جدیدشون می‌روند خرید دفتر، خودکار، کیف یا حتی لباس جدید می‌خرند، خیلی‌های دیگر هم خودکاری که از زیر میل خونه پیدا کردند رو میذارن ته جیبشون و با ده دقیقه تاخیر به دانشگاه می‌رسند.

این روزها، خاطرات روزهای اولی که



دانشگاه و کشور، بخشی از هویت آنهاست و موفقیت فردی را از این طریق هویت جمعی‌شان جستجو می‌کردند. نهاد انجمن علمی دانشجویی برای ایشان در نقش یک غربالگر بود که درک درستی از منافع جمعی دریافت کند و هویت خود را بیابد.

با این حال در ماه‌های اخیر، این نیروی توانمند چندان به درستی هدایت نشد و سرمایه‌های مهمی که با اعتبار دانشگاه شکوفا شده بود، از دست می‌رود. چندان هم در جایگزین کردن نیروهای جوان‌تر موفق نبوده‌ایم و انگار

نازک آرای تن ساقه گلی
که به جان دادمش آب

و به جانش کشتم
به برم می‌شکند

با این وجود، همه ما بی‌تردید وام‌دار دانشگاه هستیم. افتخاری اگر کسب شده و موفقیتی اگر حاصل شده است از اعتماد نهاد دانشگاه شکل گرفته است. هر آنچه از سرمایه انسانی در این سال‌ها شکل گرفت، به اعتبار دانشگاه بوده است و دانشگاه توانسته در تربیت این نیروها نقش خود را به درستی ایفا کند. گرچه هدایت درست‌تر و شایسته‌تر این نیروها فرصت مغتنمی پیش‌رو نهاده که سرمایه ارزشمند شکل گرفته‌شده را در کمک به تحقق اهداف دانشگاه هدایت و راهبری کرد. باشد که نسبت به این فرصت پیش‌رو آگاه باشیم و از آن به صلاح‌دید دانشگاه استفاده نماییم.

زیست دانشجویی به آموزش و پژوهش خلاصه نمی‌شود



در این بین مدیران تعاملی، خوش‌فکر و صبوری چون دکتر شهروز شریعتی نیز نیاز بود تا با اعتماد به بدنه دانشجویی و باور کردن توانایی‌هایشان، زمینه این همه فعالیت تأثیرگذار را فراهم آورد.

این جمع شکل گرفته توانایی داشت گام‌های مؤثرتری برای دانشگاه در برنامه‌های بعدی نیز بردارد. جمعی که دریافتی بود، کمک به تقویت جایگاه

مسئولیت تماماً دانشجویی در سال ۱۳۹۴ برگزار شد که تعریف و تمجید بسیاری از اساتید و مسئولان پیشکسوت دانشگاه را نیز در بر داشت؛ شروعی بود برای حرکت‌های بزرگ‌تر در دانشگاه. این حرکت منجر به شکل‌گیری یک گروه دانشجویی توانمند و بروز و شکوفایی ظرفیت‌های آنان شد. شور و نشاط را برای دانشگاه به ارمغان آورد و تا چند سال موفقیت‌های دانشگاه را تضمین کرد.

خاطرات یک دبیرانجمن

عمیقاً باور دارم که زیست دانشجویی به آموزش و پژوهش خلاصه نمی‌شود و این، آن چیزی نیست که می‌تواند اعتلای کشور را تضمین کند. دانشگاه نمونه کوچک و مؤثری از اجتماع پیرامون است که مهارت‌های زیست جمعی و حرفه‌ای‌تری را نیز لازم دارد.

فرهنگ بخش جدایی‌ناپذیری از زیست دانشجویی را تضمین می‌کند که فعالیت‌های آموزشی و پژوهشی را چارچوب می‌بخشد، به شما هویت می‌دهد، مسئولیت‌پذیری را تمرین می‌دهد، تمرین برنامه‌ریزی، نظم و هدف داشتن است و در مجموع، دانشجوی موفق‌تری را برای کشور پرورش می‌دهد. مجموعه انجمن‌های علمی دانشجویی چنین بستری را فراهم می‌کند تا شما به فعالیت‌های خود در دانشگاه هویت ببخشید.

اولین جشنواره دانشجویی دانشگاه، با نام جشنواره حرکت انجمن‌های علمی دانشجویی در سال ۱۳۹۳ برگزار شد. آقای ولی رضایی که انسان صادق و پرتلاشی بودند در راه‌اندازی اولین جشنواره نقش مؤثری داشتند.

دومین دوره این جشنواره، به صورت اولین برنامه با گستره دانشگاهی و با

لیا استادآسیابی

دانشجوی کارشناسی ارشد اقتصاد
کشاورزی دانشگاه تربیت مدرس

دیگ نذری

تمام نمی‌شد مثلاً همین سمانه پارسال حاجت شوهر داشت که اجابت شد و ما رفتیم عروسیش ولی تازگی شوهرش بیکار شده بود، اومده دعا کنه باز برگرده سرکارش. خلاصه که اینقدر مطمئن بودیم خواسته‌هامون برآورده میشه که تو اون صف طولانی اروم و بی‌صدا منتظر و ایستادیم تا خانم بزرگ بهمون اجازه بده ملاقه رو بگیریم و خواستمونو بگیریم. بالاخره خانم بزرگ صدام زد: "زینب خانوم، نوبتیم باشه نوبت شماست گل دختر". به سارا نگاهی به معنی اجازه گرفتن کردم، خندیدم و سرش رو تکیه داد هر دو مون می‌دونستیم چی می‌خواهیم برای همین با هیجان پریدم کنار دیگه شله زرد و ملاقه رو گرفتم و دعا کردم، اول از خدا خواستم همه مریضا خوب بشن مخصوصاً الهه، و بعد هم از صاحب مجلس خواستم تا به همه پدر و مادرها قدرت و توانایی بده تا بتونن شرمنده خواسته‌های بچه هاشون نشن.



مادر صدا کرد: بلند شو دخترم کلی کار داریم، مگه نمی‌خواهی کمک کنی؟ بیدار شدم لباس بلند و مشکی با یک روسری سبز گل‌گلی اتو شده و مرتب کنار تختم بود رو پوشیدم و آماده شدم. امروز روز نذری ما بود شوق و ذوق رسیدن این روز رو خیلی داشتم. رفتم تو حیاط، عمه و انسی چون از من زودتر بیدار شده بودن و بساط دیگ رو راه انداخته بودن؛ مادر هم داشت اسفند دود می‌کرد که زنگ خونه به صدا در اومد؛ خانم بزرگ و خاله‌ها هم بهشون اضافه شدن؛ بعد از اونا هم یکی یکی همسایه‌ها رسیدن و حسابی دیگه خونه شلوغ شده بود. مادر، من و دوستامو جمع کرد و گفت: امروز میزبان واقعی یکی دیگه هست؛ از خاندان کرامت یعنی اونقدر بخشنده هستند که کسی دست خالی از در خونشون نمیره. با خودم گفتم: پس ما هم باید به خوبی از مهموناشون پذیرایی کنیم و نذاریم به مهمونا بد بگذره اونوقت اگر دخترای خوبی بودیم امسال دیگه می‌دازن بریم شله زرد و آش نذری رو هم بزنیم و خواستمون رو بخواییم... برای همین سعی می‌کردیم هر کاری از دستمون برمیاد کمکشون کنیم و هواشونو داشته باشیم. اولین ماموریت چایی دادن بود، سارا و من داوطلب پخش کردن چایی شدیم موقع پخش چایی مادر الهه رو دیدم تا مارو دید اشک

تو چشمات جمع شد و گفت پارسال جگر گوشه منم کنار شما بود خدا ازشون نگذره که این اوضاع رو درست کردن؛ الهه مریض شد و نتونستن داروهاشو که گرون بودن رو تهیه کنند؛ از اون طرفم برای خرج بالای بیمارستان عملش عقب افتاده بود. مادر الهه با صورت خیس شده از گریه به نگاه دیگه به ما کرد و گفت شما که گناهی نکردید چه می‌دونید من چی میگم! اقتصاد چیه؟ اوضاع چه جوهره؟ قربونتون برم، فقط

برای دعا کنید که خوب بشه و سال دیگه کنار شما باشه، شاید روزهای خوبی هم برای ما اومد. من و سارا که خیلی ناراحت شده بودیم، تصمیم گرفتیم خواسته سر دیگمون خوب شدن الهه باشه برای همین بعد از اینکه سینی چایی رو دور گرفتیم با اجازه از مادر سر دیگ نذری رفتیم، مثل همیشه خیلیا تو صف بودن تا حاجت بگیرن و به قول خانم بزرگ حاجت روا بشن، حاجت بعضیاشونم که





دلآرام

خاطرات یک تربیت‌مدرسی

اندر احوالات ما در خوابگاه...

می‌کرد به چک کردن گوشیش. پس از کمی هرت هرت کردن و کوفت کردن خواب اول صبحی مون، می‌رفت سر وقت صبحانه. از نظمش چی بگم که آرزو به دلم مونده بود یه بار تختشو مرتب ببینم. شال و مانتوهاشو که نگو، هر کدوم از یه ور اتاق اویزان. از بد روزگار یه بار که تنها بودیم، موقع شام خوردن من (شام شاهانه، همون نیمروی معروف) اونم اومد سر میز شام. دیدم صدای ملج و ملوچی میاد که نگو. وقتی نگاه کردم دیدم هم اتاقی عزیز انگشت مبارکشون رو درون قابلمه می‌بره و در میاره و بعد شیرین شیرین مک می‌زنه، نه یه بار نه دوبار، گاه گذاری هم که غذا لجبازی می‌کنه و به چنگش نمیاد، با ناخن به جوشش می‌افتاد. حالم داشت بد می‌شد هر چی بهش زل زدم انگار نه انگار. رو کردم به سمت پنجره‌ی اتاق (میز ناهارخوری کنار پنجره‌ی اتاق بود) و خودمو توی پنجره دیدم که عین بدبخت‌ها موندم غذا بخورم یا ... همین‌جور که به پنجره خیره مونده بودم متوجه تصویر دیگری شدم؛ غیر از خودم، یه انگشت که هی از قابلمه می‌رفت بالا و دوباره می‌اومد تو قابلمه. گریه‌ام گرفته بود اشتها کور شد. قریون خدا برم به گمانم فقط یکی از این جورش خلق کرده بود، اونم از شانس، نصیب من بخت برگشته شد. تازه وقتی هم می‌رفت خونه روی میز پر بود از ظرف و ظروف نشسته‌ی خانم. که باید همون طور می‌موند تا موقع برگشت. و ما بیچاره‌ها باید تحمل می‌کردیم. فکر کنید یه بار که ساناز رفته بود خونشون، من و هم اتاقیم عاطفه به صورت کاملاً اتفاقی متوجه شدیم لیوان چای ایشون دچار کپک شده. عاطفه با یه عدد مویچین، مثل کسایی که قراره یه بمب خنثی کنه با احتیاط کامل، لیوان پر از نایلون دستم بود لیوان رو گرفتیم، داخل نایلون گذاشتم، درش را بستیم، گذاشتیم آشپزخونه تا بیاد و هنرش رو ببینم. وقتی اومد همسویی‌ها بهش تبریک می‌گفتند، به خاطر این نوآوری. آخه تا حالا تو سوئیت ما هیچکس نتونسته بود از چای کپک تولید کنه، برعکس از غذا و میوه تا دلتون بخواد این تولید بی‌ظنیر صورت گرفته بود.

راستش توی خوابگاه زندگی کردن هم عالمی داره با تمام خوبی‌ها و بدی‌هاش با تمام دوستی‌ها و بگو و مگوهاش با تمام خنده‌ها و گریه‌هاش. یه روز به خودت میای و می‌بینی این دوران هم تموم شد و باید با دلتنگی ازش جدا شی. آره میگم دلتنگی، آخه تازه به زندگی خوابگاهی عادت کردی و با بچه‌ها صمیمی تر شدی. فقط، فقط خدا به داد خانواده برسه، چقدر باید وقت بزارن تا تو بشی آدم سابق...



شمالی‌ها کولرو همراه با کمی غر و لند روشن می‌کنند. دوباره جنوبی‌ها با سر و صدای زیاد کولرو خاموش می‌کنند و دوباره شمالی‌ها با بد و بیراه کولرو روشن می‌کنند. و این روند همچنان ادامه دارد تا ... بگذریم تا به جاهای باریک نکشیده چون قابل نشر نیست.

البته بچه‌های سوئیت خیلی دوست داشتنی بودن؛ یکی از شمال یکی از جنوب اون یکی از شرق یکی از غرب. با همه‌جور شخصیت و فرهنگی برخورد داشتیم. از شهرهای مرکزی و آذربایجان، از شهرهای کردنشین، همگی با صفا بودن. طوری که روزی آخر مثل یه خانواده شده بودیم؛ اگه یکی غصه داشت مال بقیه هم بود، اگه شادی بود مال جمع بود. شبای امتحانات پایان ترمو که نگو، همش خاطره‌ست.

ولی الحق و الانصاف هم اتاقی‌های خوبی نصیبم شد. بهترین و خاطره‌انگیزترین اتفاق خوابگاه همین هم اتاقیان؛ موجوداتی با شکل‌ها، رنگ‌ها، سبزه‌ها و رفتار متفاوت. ولی وای از دست یکیشون، نمیدونم از کجا امده بود به گمانم از مریخ پرتش کرده بودن اینجا. فقط اینکه کابوس حضورش هیچ وقت از ذهنم پاک نمی‌شه. ساناز از ورودی‌ها بود. طبق عادت صبح‌ها زودتر از ما پا می‌شد و تو همون تخت خواب شروع

دبیرستانی که بودیم من و دوستام آرزو داشتیم، حداقل یک شب هم که شده پیش هم و توی یک خوابگاه دور هم باشیم. دوره لیسانس که قسمت نشد خوابگاهی باشم، ولی بالاخره در مقطع ارشد به قولی به آرزوم رسیدم. یادمه روز اول که پا گذاشتم خوابگاه، وقتی وارد اتاق شدم دلم گرفت. پیش خودم گفتم، وای خدایا اینجا زندان یا خوابگاه. اتاقی که پر از تخت بود و کفش موکت و روفرشی، و از همه جای اتاق، لوازم و لباسی که اویزان شده بود. تا یک هفته زانوی غم به بغل گرفته بودم. تو فکر بودم؛ برم، بمونم، یه بار دیگه آزمون ارشد شرکت کنم و این بار شهر خودمو انتخاب کنم. و هزار فکر دیگه، هر جور که بود با خودم کنار اومدم و موندگار شدم.

اگه بخوام از تجربه‌ی این چند وقت زندگی دانشجویی براتون بگم؛ از اتاق ریخت و پاش خوابگاه که بگذریم، می‌رسیم به آشپزخانه‌ی سوئیت. که روزها خالی از سکنه است و شب‌ها برعکس، اصلاً همیشه وارد بشی. چون چند نفر تو صف ظرفشویی‌اند و چند نفر دیگه با سر و صدا و جیغ و داد در حال آشپزی. هر چند روز یک بار هم بوی غذای سوخته و دود که، کل ساختمونو برمی‌داره. اگه احياناً هم نیمه شبی یا کله سحری صدای انفجار شنیدید اصلاً نترسید؛ کار یکی از دانشجویهای خودی و احتمالاً تجربه اولش که داره کنسرو گرم می‌کنه، وارد آشپزخونه که شدید یه نگاه به سقف کنید، می‌بینید تو این آشپزخونه تجربه‌های زیادی کسب شده.

تعداد نفرات). بهار و تابستون سوئیت‌ها بلا استثنا به دو قسمت شمال محله‌ای‌ها و جنوب محله‌ای‌ها تقسیم می‌شوند، آخه اکثر خوابگاه‌ها دو قسمت بیلاقی و قشلاقی دارن. جنوبی‌ها کولرو خاموش می‌کنند و

و می‌رسیم به بزرگترین مشکل موجود در خوابگاه. یک دعوی قبیله‌ای؛ که اصولاً با روشی کاملاً منطقی و کدخدانمشی حل و فصل میشه؟! یعنی در اصل قبیله‌ای پیروز که زور بیشتری داشته باشه (همون



اونایی که گفتن مدرسه خونه
دومه هنوز طعم خوابگاه رو
نچشیدن
والا



دعوت به همکاری

نشریه چشمه از دانشجویان خوش ذوق و صاحب قلم دعوت به همکاری می‌نماید. علاقمندان می‌توانند دیدگاه‌ها، افکار، تجربیات، برداشت‌ها و پیشنهادات خود در قالب‌های گزارش، طنز، شعر، داستان، دلنوشته‌ها و کاریکاتور ارسال نمایند. برای ارسال، از هر راه ارتباطی می‌توانند استفاده کنید، هم ایمیل داریم و هم در شبکه اجتماعی حاضریم، اگر تشریف بیاورید، در گروه نویسندگان چشمه هم پذیرتان خواهیم بود. برای شماره آتی، منتظران هستیم ...



اینجامعی از دانشجویایی بودن که با ذوق و شوق اومدن ثبت نام برای فعالیت در چشمه، تازه یه هدیه هم از ما گرفتن ولی دیگه پیداشون نشد.

لطفا شما رفیق نیمه را نباشید!



یه جوری این بسته های هدیه شون رو دست گرفتن که انگار تربیت مدرس قبول شدن؟!

پایان خوشی در انتظار ماست

خوش آمدید، خوش بمانید ...

من در سیستم ثبت نشده و معلوم نیست چه شود.

ناامیدی در کنار عصبانیت در دلم آرام می‌نشیند.

۶. در این هیئت یاس، ته مانده‌ی جواب تبریک‌ها را می‌دهم. این به نوعی مقابله با ناامیدی است. خوشحالم که هنوز در ناخودآگاهم امیدوارم.

۷. چند روز بعد به هر مشقتی مدارک موردنیاز را تحویل می‌دهم و کارت دانشجویی‌ام را در پایان تحویل می‌گیرم.

من حالا یک تربیت مدرسی هستم.

در این شلوغی‌های ساختمان‌ها که آستن اتفاقات خوب و بد هستند خودم را از دیگران جدا می‌کنم و به سمت حیاط و در اصلی می‌روم.

۸. در این چند روز گذشته بارها از امیدواری با ناامیدی رفتم و باز گشتم.

حالا من اینجا هستم.

پایان خوشی در انتظار ماست.

مسعود ساسانیان

دانشجوی کارشناسی ارشد مهندسی شیمی
دانشگاه تربیت مدرس

۱. از در اصلی که وارد دانشگاه می‌شوم؛ تمام خوشحالی و تصویرسازی‌هایم رنگ واقعیت می‌گیرد. قدم می‌زنم و ساختمان آموزش و ثبت نام را جویا می‌شوم. باید تا انتهای حیاط پیاده بروم.

۲. وارد ساختمان آموزش می‌شوم؛ مراحل سخت و شیرین شروع را سپری و توامان آینده را با جزییات در ذهنم می‌سازم.

۳. مدارکم ناقص است و باید تا قبل از مهلت ثبت نام بتوانم از دانشگاه قبلی برگه‌های موردنیاز را بگیرم.

۴. استرس وجودم را می‌گیرد. سعی می‌کنم خودم را کنترل کنم تا افکاری منفی من را از پای در نیاورد. آرامم. آرام و امیدوار. «هیچ چیز قوی‌تر و خطرناک‌تر از امیدواری وجود ندارد»

این جمله را با خودم تکرار می‌کنم.

۵. گره به کارم افتاده و یکی از نمره‌های

معرفی دانشکده کشاورزی

دانشجوی کارشناسی ارشد اقتصاد
کشاورزی دانشگاه تربیت مدرس

می‌شوم و این بهانه‌ای برای یافتن دانشجویان هم دانشکده‌ای و جدید مثل خودم است. حالا من هستم و چند هم دانشکده‌ای، همگی خوشحال به سمت غرفه‌ها می‌رویم تا جشن ورود به دانشگاه را کامل کنیم کمی غرفه‌ها را نگاه می‌کنیم انگار بعضی چیزها شامل همه و برخی هم آری... دانشکده‌ی ما سهمی جدا دارد لیوان‌های بسیج برای دانشکده کشاورزی شاید جدا طراحی شده‌اند، اینها فقط برای استقلال خودمان است. مقصد بعدی رفتن به نیمه گمشده تربیت مدرس است کمی فقط کمی به فاصله‌ی نیم ساعت دورتر مسیری که برای بار اول همانقدر که هیجان‌انگیز است طولانی است اما همراهانی هم مقصدی که از دانشگاه پیدا کرده‌ام قوت قلبی داریم هستند. و بالاخره فضای سرسبز و متفاوت دانشکده کشاورزی، دانشجویانی همدل و خوشحال و پرتلاشی که کمتر دیده شده‌اند و با اینکه بیشتر جشن‌ها و مراسم‌ها را متولی هستند، به خاطر حضور در محیط‌های کار و آزمایشگاه، امکان طی کردن این مسافت‌ها و رفت و آمدها برایشان سخت است. دلم به بودن خودشان، جشن‌های کوچک اما صمیمی‌شان خوش است.

درب بعدی تربیت مدرس می‌باشد، لطفا سوال نفرمایید... با خودم می‌گویم کاملا برای رشته من یکی مشخصه که درب بعدی باید تربیت مدرس باشه. سردر دانشگاه و آرمش رو می‌بینم و با استرس و شوق، با کلی چمدان رو به حراست می‌گم که برای ثبت نام اومدم. راهنماها، بنرها و فلش‌ها منو به سمت آموزش برای تکمیل ثبت نام می‌برند. یک خیابان با درخت‌ها و جوی‌هایی رویایی که انتهایش یک مسجد با سه صاحب‌خانه در محوطه اصلی می‌بینم. فضایی که چندسالی میهمان قدم‌هایم می‌شود. فلش‌ها را دنبال می‌کنم بالاخره ساختمان آموزش را پیدا می‌کنم صفی نه چندان طولانی که با شماره‌های داده شده روند ثبت نام را کمی نظم و سرعت بخشیده، چند طبقه بالا پایین می‌روم و بالاخره کارت دانشجویی -سند تربیت مدرسی شدن- را دریافت می‌کنم. حضورم در دانشگاه حالت جدی‌تری به خود می‌گیرد. قدم بعدی یافتن ساختمان‌های به ظاهر پیچ در پیچ برای روز اول است، چندبار گم



دعا کن به راه آییم یا صاحب الزمان

سمیه امیری

دانشجوی کارشناسی ارشد مهندسی کشاورزی دانشگاه تربیت مدرس



دلداهه مکتب شماییم یا صاحب الزمان، پس دعا کن به راه آییم یا صاحب الزمان ...

آقای من! با نبودنت هوای کوچه باغ‌های حوالی دلم سخت ابری و غمگین شده، منزلگاه دلم فقط غم و اندوه به مهمانی خود دارد، و چشم‌های خیسم بی‌باران شده، کاش با آمدنت هوای دل ما هم بهاری و بارانی شود ...

هر جمعه که ز راه می‌رسد دلتنگی‌ها بیشتر می‌شود مولای من، تمام جمعه‌ها سخت بوی دلتنگی و انتظار می‌دهد کاش باران ظهورت پایانی باشد برای دلتنگی و انتظارهایمان ...

جمعه‌ها همیشه بوی ترس و امید می‌دهد، ترس نیامدنت و امید آمدنت ... بی‌قراریم برای آمدنت، پس کدامین جمعه می‌رسد که شویم سر مست حضورت ...

مولایم! خودم خوب می‌دانم که گناه من شده دلیل نیامدنت، گناه من شده سد راه انتقام سیلی مادرت ...

پس کن دعایی برایم تا که به راه بیایم و تو هم ز راه بیایی مولای من هوای شب شنبه همیشه سرد و بی‌باران هست مولای من ...

شبی تاریک پر از هیاهوی غم و غصه نیامدنت ...

باز هم نیامدی که کنی شاد دل خسته‌دلان را یا صاحب الزمان ...

دل خسته و بی‌تاب و توان من شده اسیر قفس فاصله‌ها ...

بیا و با ندای انا المهدیت بشکن این فاصله‌ها را آقا جانم ...

کاش بررسی ز راه ای آفتاب پنهانی ما ...

و بسازی پایانی برای همه این شب‌های تاریک ما ...

ما هنوز هم منتظریم یا صاحب الزمان ...

پس ای پیرترین جوان تاریخ برگرد ...

مست و آشفته به خلوتگه راز آمده‌ای...



جانا! گوش کن ... عشق تو را هم می‌خواند ...

بهشت گمشده‌ی دانشگاهمان
آرامگاه شهدای گمنام

آسمان! جایی که زمینی‌ترین آرزوهایم را وصل کرد به آسمانی‌ترین آرزوهایم ... جایی که زمانش بی‌زمانیست ... عطرش بی‌ادعایی، شهرتش گمنامی ... عشق مرا می‌خواند و من خسته از دویدن‌ها، در کنارش آرام می‌گیرم ...

نازنین داراب زاده

دکترای تکنولوژی مواد غذایی دانشگاه تربیت مدرس

جایی را می‌شناسم، ماورای زمان ... آنجا که برمودایش مکان را می‌بلعد و پرتابت می‌کند به قرن‌ها قبل! قرن آدم؟! میان مشغله‌ها و روزمرگی‌ها و دغدغه‌های تز و مقاله و فارغ‌التحصیلی؛ جایی را می‌شناسم برای آرامش!

جایی که مرهم دارند برای زخم‌های کهنه دلت، از هر نوع که باشد ...

"گفت آن که یافت می‌نشود، آنم آرزوست ... و من جایی را می‌شناسم آن آرزوی فراموش شده، نجیب و بی‌ادعا؛ سخاوتمندانه تمام مغناطیس وجودش را پیشکش می‌کند برای گرفتن پریشانی‌هایت ...

جایی را می‌شناسم پر از کتاب‌های نخوانده، سطر سطرش مفهوم عمیق زندگی ...

جایی را می‌شناسم پر از عطر آشنای عشق! برای وقت‌هایی که خسته‌ای از بوی قهوه و کافه و کاغذ ...

خلوتگهی برای رسیدن ... جایی را می‌شناسم که درسش، نرفتن است؛ عزیز دل!

می‌دانی! شاگرد اول‌های این کلاس خوب می‌دانستند که "گاهی برای رسیدن باید نرفت".

جایی را می‌شناسم پایت را که در حریمش می‌گذاری ناگهان، کشیده می‌شوی به

رخ باصفای مسجد



شادی نوری

دانشجوی کارشناسی ارشد زمین شناسی دانشگاه تربیت مدرس

خلوت خوب است مخصوصاً وقتی دلت گرفته است؛ مخصوصاً وقتی درگیری؛ گرفتار؛ وقتی که خسته‌ای؛ وقتی که دلت می‌خواهد با کسی حرف بزنی؛ چیزی بگویی؛ چیزی بشنوی؛ بروی یک جای دنج؛ یک جای امن؛ یک جایی که خالی باشد از دغدغه‌های روزمره‌گی، بروی یک گوشه‌ای که عطر هر کسی ندهد.

مستقیم از درب شمال تا ته خیابان که بروی می‌رسی به یک صحن مسجد که برادران شهیدت آنجا را مزین کرده‌اند حوض تشنه‌ای که هنوز تشنگی‌اش درست نشده و رخ باصفای مسجد با برو بچه‌های باصفا و بی‌ریای هیئت که روی گشاده از صورت مهربان و خسته‌شان کم نمی‌شود. کافی است تقویمت را ورق بزنی و دنبال مناسبت‌های دل‌گرفتگی و شادی دل، بگردی تا بچه‌های هیئت برای‌تان بساط میهمانی بچینند ایام ایام عزاست و فرصت غنیمت می‌توانی امتحان کنی!

یاعلی



خلیل سمنگانی

مدیر امور فرهنگی انشگاه تربیت مدرس

ا.ع

دانشجوی کارشناسی ارشد علوم تربیتی
دانشگاه تربیت مدرس

به جوانان کشور اعتماد کنیم

حق هم گرفتنی است هم دادنی!



اینکه می‌گویند حق، گرفتنی است، درست است. یعنی انسان مظلوم، باید اقدام به گرفتن حق خود از ظالم کند. اما آیا به این معنی است که حق، دادنی نیست؟ یعنی ما نمی‌توانیم از شخصی که قدرت دارد انتظار دادن حق دیگران را داشته باشیم؟ شهید مطهری می‌گوید که می‌توانیم. یعنی علاوه بر این که پیامبران به مظلومین توصیه کردند، که برای گرفتن حق خود، جهاد کنند، از آن طرف نیز ظالم را وادار به قیام علیه خودش کردند تا بتواند از آن جنبه حیوانی و پست خود، به جنبه انسانی خود نزدیک شود و حق را بدهد. با اهمیت ترین نکته، برای مظلوم، در گرفتن و برای ظالم، در دادن حق، این است که همه با هر دینی، فقط خدا را بپرستند و هیچ کس، خود را بنده و محتاج دیگری و کسی نیز خود را ارباب و رئیس دیگری نداند:

«بگو: ای اهل کتاب، بپایید از آن کلمه حق که میان ما و شما یکسان است پیروی کنیم که به جز خدای یکتا را نپرستیم، و چیزی را با او شریک قرار ندهیم، و برخی برخی را به جای خدا به ربوبیت تعظیم نکنیم. پس اگر از حق روی گردانند بگوئید: شما گواه باشید که ما تسلیم فرمان خداوندیم.»

سوره آل عمران، آیه ۶۴:

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ۶۴

* برگرفته از کتاب آزادی انسان، از مجموعه کتاب های بینش مطهر (طرح مطالعاتی آثار شهید مطهری)، ص ۴۷.



دوباره به کالبد مدیریت کلان کشور بخشید.

بهتر است مسئولین محترم به فکر سرمایه انسانی جوانان باشند.

نیروهای جوان را هم به کار بگیریم و قدر دان این سرمایه‌های انسانی باشیم. بی‌تردید جوانان امروز می‌توانند همچون جوانان گذشته بدرخشند پس با سپردن مسئولیت‌های خطیر به آنان می‌توان جانی

جوانان کشور گوهر گران‌بهای این مرز و بوم هستند که دارای غیرت، شجاعت، شهامت، حس وطن دوستی و وطن پرستی می‌باشند و در طول تاریخ ایران و ایرانی همواره درخشیده و خواهد درخشید. در دنیای امروز که جامعه نیاز به تحول، نوآوری، خلاقیت، شیوه‌های نوین مدیریتی و استفاده بهینه از علم و تکنولوژی روز دنیا دارد باید به جوانان کشور اعتماد کنیم و پست‌های مدیریتی را به آنها بسپاریم و شرایط لازم را برای آنان فراهم کنیم. در زمان ۸ سال دفاع مقدس همین جوانان بودند که اجازه تجاوز دشمن به سرزمین‌مان را ندادند و بدون گذراندن دوره‌های عالی دفاعی با تدبیر خود توانستند نقشه‌های لازم را برای دفاع از کشورمان برنامه‌ریزی کنند و نقشه شوم دشمن را خاکستر نمایند خیلی از آنها جان دادند ولی خاک ندادند بسیاری از آنها با وجود سن کم فرماندهان نظامی موفقی بودند که نام و یادشان هنوز در خاطره‌ها باقی است. شاید بتوان گفت یکی از دلایل بحران‌های اخیر اقتصادی و مدیریتی اعتماد نکردن به قشر جوان جامعه است که حضور آنها در پست‌های مدیریتی کم‌رنگ شده، با این وجود شایسته است با کمک نیروهای ارزشی و با تجربه،

از غفلت کردن غافل نشویم!؟

سید مهدی جانفشان

کارشناسی ارشد علوم سیاسی



بزرگی می‌گفت تمام پیشرفت‌های بشری بیش از آن که مدیون دانش و آگاهی باشد وامدار غفلت است؛ غفلت از هر چیزی که آدمی را دچار تشویش و اضطراب کند. غفلت از هر آنچه انگیزه پیشرفت و تعالی را از او بگیرد. از مصداق بارز این بحث غور و مذاقه بیش از حد، در کائنات و نظام هستی است به گونه‌ای که حیات و عمر خود را مدام در مقایسه با عمر و حیات جهان ببینیم. در چنین صورتی ممکن است تلاش و کوشش خود را در زندگی عبث و بیهوده پنداریم و تبعا دچار دل‌سردی شویم. آری اگر غفلت نورزیم افکاری از این دست چنان بر تمام وجود ما مستولی خواهد شد که انگیزه‌ای برای حرکت باقی نخواهد ماند.

متأسفانه شرایط اقتصادی امروز جامعه ما (که البته واقعیتی است انکارناپذیر) بستری شده برای یک جنگ رسانه‌ای تمام‌عیار، بدخواهان ایران می‌کوشند مردم ما را در مشغول افکار و اخبار منفی کنند و تصویری سیاه از آینده ترسیم نمایند تا روحیه کار و تلاش را از مردم جامعه ساقط کنند؛ گو اینکه فرد را چنان از مرگ بترسانند تا به کشتن خویش قیام کند.

جای مبتلا کردن خود و دیگران به اخبار و افکار سیاه، این جنگ رسانه‌ای را با بی‌توجهی پاسخ دهیم، دل قوی داریم و به وعده صدق الهی ایمان داشته باشیم:

فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * (آیات ۵ و ۶ سوره انشراح)

در این میان هر چقدر خود را در معرض اخبار منفی قرار دهیم به همان نسبت حواس‌مان به نیمه خالی لیوان متمرکز خواهد شد و این جزو تأثیرات منفی هیچ پیامد دیگری نخواهد داشت. یادمان نرود داشته‌هایمان هنوز خیلی بیشتر از نداشته‌هایمان است، بهتر آن که به



باتشکر از روابط عمومی دانشگاه

مطالب مندرج در نشریه، فقط بیانگر دیدگاه‌های نویسندگان است. چشمه در چکیده‌سازی و ویرایش مطالب آزاد است. استفاده از مطالب نشریه، با ذکر منبع، مانعی ندارد

صاحب امتیاز: دفتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه تربیت مدرس

مدیرمسئول: حجت الاسلام دکتر علی فلاح رفیع

سر دبیر و دبیر تحریریه: مصطفی چراغی

مدیر اجرایی و ویراستار: سودابه شجاعی

محرر طرح: موسسه فرهنگی هنری کیمیای مهر معرفت

دو هفته نامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و خبری دانشگاه تربیت مدرس

با دانشگاه تربیت مدرس آشنا شوید

الحق والانصاف که اینجا یک دانشگاه واقع‌گراست. همانطور که رهبر عزیزمان فرموده‌اند: همراه با تحصیل و تهذیب و ورزش را نیز داشته باشند. در این دانشگاه وفور امکانات ورزشی است. مجانی هم هست. دکتر هم که باشی سلامت جسمی و روحی نداشته باشی چه فایده؟! در ضمن اینقدر هم دکترها ننگن ما که پیر شدیم حوصله ورزش نداریم. مرکز تربیت بدنی هر ساله فعالیت‌های ورزشی و تفریحی شاد و سالمی را داخل دانشگاه معرفی می‌کند. پس هر جای دانشگاه سرو صدایی از سر شادی بود بدونید به وسیله بازی اونجاست حتما برای روحیه‌ی خوبی که میاره سر بزنید.



خب یکی از قسمت‌های مهم و حیاتی دانشگاه همین اورژانس هست که دقیقا وسط حیاط دانشگاه تعبیه شده، فقط یادتون باشه! به اسمش توجه کامل داشته باشید یعنی حالتون اورژانسی باشه در غیر اینصورت از پذیرش شما معذوریم! برای حفظ کردن شماره‌اش فقط کافیه، یاد تیم چلسی بیفتید!



قابل توجه عزیزان شهرستانی دلتنگ! جهت دریافت هدایا و یا ارسال موارد نظیر می‌توانید باینجا (دفتر پست) که همسایه سمت راستی بانک تجارت دانشگاه و همسایه سمت چپی سلف خواهران است.



و اما بانک! هر تربیت مدرس‌ای، حداقل یک حساب بانکی در این شعبه کوچکمون داره.

در این قسمت می‌توانید نیازمندی‌های زندگی دانشجویی رو برطرف کنید از لب تاپ گرفته تا کتانی ورزشی و وسایل آزمایشگاه و مواد غذایی مخصوصا میوه فروشی کلی تنوع میوه با قیمت مناسب داره جزو شلوغ‌ترین قسمت‌های دانشگاه محسوب می‌شه گذر همه در هفته یا هر روز به بازارچه می‌خور، کارکنان خوش برخوردی هم داره. خدا بهشون قوت بده



شبا حال میدید بیای وایسی عکس بگیری آخه چراغاشو روشن می‌کنند و خلاصه باکلاس‌تر میشه. راستی مواظب باش اولاً چطور و با چه هیبتی و ظاهری وارد بشی چون دانشگاه محل تحصیل علمه حرمت داره! دوما مواظب باش که خوب خارج بشی نبینم دفاعت طول بکشه مثل ما حکم اخراجی‌ات بباید. سوماً که حسابی به جمع تربیت مدرس‌ها خوش اومدی. راستی وقتی ازش بیرون بیای هم سمت چپت اتوبوس خوره هم سمت راستت تاکسی خور. فقط مواظب باش خیلی نشه بخور بخور!



دو چرخه‌شو اگه می‌توننی پارک کن! علوم پایه‌ای‌ها خدقوت و خوش آمدید. در بدو ورود به نگهبان خوش اخلاق ازتون استقبال می‌کنه. سایت کامپیوتر طبقه دوم هست. در هر طبقه هم به راحتی به نمازخونه و سرویس بهداشتی می‌تونید راه پیدا کنید. یه بوفه هم طبقه زیرزمین هست که کار راه اندازه. راستی واحد نهاد رهبری هم همین دانشکده‌ست



اینجا رئیس و روسا سکونت گزیده‌اند از ریاست دانشگاه تا ریاست‌های دیگه و اداره‌ی مهم و جلسات خاص. معمولاً گذر کسی اینجا نمیفته مگر رزورررررر... مواظب خودتون باشید!



علاقه‌مندان به فعالیت در بسیج دانشجویی دانشگاه می‌توانند به دفتر واقع در ضلع جنوبی مسجد (پشت مسجد) مراجعه و برای ثبت نام و فعالیت اقدام کنند.



اینها در انتظار شما! البته اینا همش فتوشاپه هیچ وقت فندکاش نه روشنه وقتی هم که روشنه کار نمی‌کنه. به پا دستت نسوزه!



الهی که هیچ وقت گذرتون این جا نیفته ولی اگه دشمنتون خواست بیاد از درب جنوب خارج بشه اولین کوچه سمت چپ